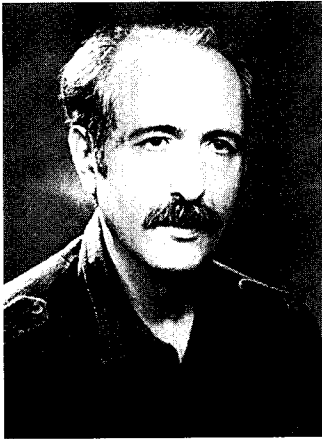


## گفتگو با بهاء‌الدین خرمشاهی



جناب خرمشاهی، چنان که می‌دانید در ایران مترجمان، به خصوص مترجمان ادبی، را جزء اهل قلم به حساب می‌آورند؛ در نتیجه مترجمان ادبی در ایران از جایگاهی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی برخوردارند که در کمتر کشوری دیده می‌شود. به نظر شما این مطلب درست است یا بیشتر در مورد مترجمان ادبی قبل از انقلاب صادق است؟ اگر با این نظر موافقت، علت آن را چه می‌بینید؟

یک نسل از ما، یا در نوجوانی ما، همانطور که شما تلویحاً اشاره کرده‌اید، به مترجمان بیش از این ایام احترام می‌گذاشتند و حق داشتند. مترجمان ناقلان فرهنگ و

فرهنگ‌ساز و تحول‌آفرین اند چنانکه در مجموع صناعت ترجمه و صنع فرهنگی و فکری ما را پیشرفت داده‌اند. این از مسلمات است که فرهنگها در بسته و سر بسته نیستند؛ درهم‌تراوی و نشت و تراوش دوسویه دارند. یک وقت جهان اسلام با نهضت فرهنگی که در قرن سوم و چهارم هجری به اوج رسید بسی فرآورده‌های فکری را که از زبان یونانی یا به واسطه زبان سریانی از یونانی ترجمه کرده بود و عمده‌اش فلسفه و نجوم و ریاضیات و پزشکی و نورشناسی و حتی مکانیک بود به مدد فرهنگستانی واقعاً علمی به نام بیت‌الحکمه که کتابخانه عظیمی هم داشت، به اروپای قرون وسطی ارمغان می‌داد. سپس این داد، به سبب تبدیل شدن و پس از رنسانس و پس از انقلاب فرانسه و انقلاب مشروطیت خودمان که درست یکصد سال شمسی از آن می‌گذرد، فرهنگ غربی پیشتاز شد. در همه شئون از صنعت و فناوری تا علم و فیزیک و فلسفه، اعزاز دانشجو از ایران به اروپا آغاز شد که بعضی از علم‌آموختگان اولیه پس از بازگشت روی به ترجمه آوردند و ابتدا برای دارالفنون و سپس برای دانشگاه نوبنیاد تهران و مدارس عالی درسنامه ترجمه نوشتند یا ترجمه و تألیف کردند. عده‌ای نیز که در اروپا یا ایران

زبان خارجی آموخته بودند به ابتکار خود در زمینه ادبیات و به ویژه ادبیات داستانی فعال شدند که باید صاحب نظر محقق تاریخ ترجمه در عصر جدید - همین یک قرن اخیر - را بنویسد و مایه و پایه و جایگاه و پایگاه مترجمان پیشتاز را روشن کند. اگر امروزه ما نثر معیار و متعارفی داریم که تفاوت اساسی و ماهوی با منشآت منشیان قاجاری دارد، از برکت ترجمه است. اما اینکه ارج و احترام مترجمان پیش از انقلاب بیشتر بود، یا در این نزدیک به سه دهه پس از انقلاب، عرض می‌کنم چون در ایام قبل از انقلاب به صلاح دست، کم بود و پردازنده به ترجمه اندک شمار بود. هر کس با ترجمه، و البته ترجمه خوب دو سه اثر، جزو رجال فرهنگی می‌شد و تقریباً قریب به اتفاق مترجمان پیش از انقلاب، نامدار و سرشناس و سرمشق جوانترها (نسل ما) بودند. اما از مسأله مهم غنی‌سازی زبانی که در جنب انتقال فرهنگ، دو اثر و نتیجه عظیم ترجمه است به سرعت و آسانی نگذریم. اگر امروز یکی از بهترین ادوار نثرنویسی فارسی است، این امر بیش و پیش از هر چیز از ترجمه نشأت گرفته است. وقتی در حدود یک قرن، قریب به یکصد هزار کتاب و بلکه بیشتر (فقط در دهه اخیر سالی ۸-۱۰ هزار کتاب از زبانهای خارجی به فارسی ترجمه و منتشر شده) به فارسی درمی‌آید، لاجرم و خواه و ناخواه اثر درازآهنگ فرهنگی و فکری و زبانی و حتی ادبی به بار می‌آورد. شاید در نیم قرن اخیر که دقت ترجمه‌ها بیشتر شده، بیش از ۳۰ هزار معادل یا برابر نهاده فارسی (و گاه نیمه‌فارسی) توسط مترجم در برابر اصطلاحات بیگانه نهاده شده است. امروزه ما نثر فلسفی داریم. حتی نثر علمی هم کم کم دارد شکل می‌گیرد. بیش از چهارصد فرهنگ دوسویه انگلیسی-فارسی (فارسی-انگلیسی کمتر) در موضوعات مختلف علمی اعم از علوم طبیعی و اجتماعی و انسانی در همین سه چهار دهه تألیف شده که هم از غنی شدن و غنی‌سازی ترجمه ناشی شده و هم باز به نوبه خود به غنی و قوی‌سازی نثر ترجمه‌ها بیشتر مدد می‌رساند. در حدود ده هزار کلمه فرنگی عمدتاً فرانسه و بیشتر از همه انگلیسی به صورت واژگان دخیل (با تغییر تلفظ و حتی گاه تغییر معنایی) وارد جریان عام و خاص زبان فارسی شده است. دو جزوه واژگان مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی بیش از چهار هزار واژه از ده هزار واژه تخمینی را منتشر ساخته است. عمده‌ترین نتیجه اثرگذاری ترجمه بر نثر امروز فارسی این است که نثر را از حوزه ادبیات، به حوزه زبان نقل مکان داده است. همین است که امروزه برای فارسی‌نویسی خوب، لازم نیست که نویسنده ادیب باشد. حتی نثر خود ادبا هم همپای گرایش عام نثر فارسی دیگر عربی‌زده نیست و ادبیت و عربیت (ادبیات‌دانی و

عربی‌دانی) دارد حسابشان از هم جدا می‌شود. نکته‌ها هست بسی، محرم اسرار کجاست. دو سه دهه پیش بسیاری از زبان‌شناسان پدیده‌ای را به نام نثر معیار (نثر رسمی و متعارف و معیارین) به آسانی قبول نداشتند. اما امروزه مصداق آن چندان انبوه تولید می‌شود که جای چون و چرا باقی نگذاشته است. سخنرانیها، بحثها و بیان و تبیین درسها در کلاسها از اولین مراحل و مدارج آموزشی گرفته تا آخرین، زبان رسانه‌ها (رادیو، تلویزیون و مطبوعات) و زبان رسمی محاوره و کتابت بدنه نثر معیار و بلکه خود نثر معیار را تشکیل می‌دهد. قدرت بیان زبان ما در هر زمینه چه ترجمه چه تألیف بالا رفته است. گرت برداری هم از شگردهای غنی سازی زبان از طریق ترجمه است و فقط در حدود یک درصدش نابجا و ناپذیرفتنی است (مثل به کار بردن "من هم همراه شما می‌آیم مرا سر میدان پرت کن" به جای "پیاده کن" که ناشی از گرت برداری و ترجمه غلط to drop است).

می‌گویند آن کس که می‌تواند، می‌نویسد. آن کس که نمی‌تواند، ترجمه می‌کند. بنا بر این نظریه، ترجمه در مقایسه با تألیف کار ساده‌تری است. شما با این نظریه موافقت می‌کنید؟ من با این نظریه موافق نیستم و اساساً معتقدم که این نظریه نادرست به سوء تفاهمهایی منجر شده است. در ترجمه، مترجم صاحب اندیشه نیست، ولی در تألیف نویسنده صاحب اندیشه است. از این تفاوت که بگذریم، ترجمه و تألیف، تا آنجا که به هنر یا فن نوشتن مربوط می‌شود، تفاوتی ندارند زیرا در هر دو فعالیت باید بتوان از قابلیت‌های زبان مادری به درستی استفاده کرد. پس مترجم همچون نویسنده باید بر زبان مادری خود مسلط باشد. در واقع، مترجم، نویسنده بالقوه است. یعنی اگر صاحب فکر باشد، باید بتواند آن فکر را به درستی و به زیبایی بنویسد. سوء تفاهمی که به وجود آمده این است که ترجمه را کاری سهل می‌پندارند. تصور می‌شود هر کس بتواند مطلبی را به زبان خارجی بفهمد، علی‌الاصول باید بتواند آن را به زبان مادری خود ترجمه کند.

عرض می‌کنم هم نوشتن نیاز به دانایی و توانایی دارد و هم ترجمه کردن. و گرنه چنین نیست که هر کس فی‌المثل در زمینه‌ای مثلاً فلسفه نتواند دست به تألیف بزند، به آسانی روی به ترجمه آورد. کانت را در نظر بگیریم که به دشواری نویسی معروف و حتی خودش هم معترف بوده. امروزه با فراوانی کتابهایی که درباره کانت یا آثار او وجود دارد، نوشتن کتابی در سطح قابل قبول علمی و دانشگاهی، درباره او یا گوشه‌ای از فلسفه‌اش، مثلاً شناخت‌شناسی اش، یا یکی از آثارش حتی دشوارترین آنها که سنجش خرد ناب/ نقد عقل نظری است، آسانتر است تا ترجمه اثری از او به ویژه سنجش خرد ناب. یک عرض دیگر این است

که بعضی‌ها ترجمه‌های چهل تکه را به جای تألیف جا می‌زنند. اگر ترجمه آسانتر بود، اینان به جای ترجمه چهل تکه و از هر چمن گلی، مرد و مردانه و مسقیماً ترجمه یک تکه می‌کردند و بهترین اثر در زمینه کار خود را به ترجمه در می‌آوردند یعنی به فارسی برمی‌گرداندند. اینکه چنین کاری نمی‌کنند از مسؤولیت و دشواری بسیار ترجمه امین و دقیق است. امروزه ذهن هیچ انسان فرهیخته‌ای نیست که وام‌دار ترجمه (متون ترجمه شده) نباشد. از سوی دیگر نگاشتن (جز نگارش در زمینه ادبیات هنری) خود بدون استفاده از ترجمه — یعنی ترجمه و نقل از کتابهای دیگر — ممکن نیست. امروزه مترجم برجسته شدن در زمینه‌ای خاص، همانقدر تلاش و توشه فکری می‌خواهد که مؤلف شدن. این حرف فقط در مورد آثار ادبی یا یک نوع از آنها را بگیریم یعنی داستان تا حدودی صادق است. فی‌المثل دوست دانشمند با ذوق و پرکارم جناب استاد سروش حبیبی آثاری از تولستوی (*آنا کارنینا* و *جنگ و صلح*) ترجمه کرده. از زبان اصلی هم ترجمه کرده. امکانات ترجمه‌ای زبان فارسی را هم با شگردهایی گسترش داده، ولی ایشان که نمی‌تواند تونست داستان‌نویسی در پایه و طرز و طراز تولستوی باشد. اگر ترجمه کمابیش بازآفرینی و آفرینش زبانی و ادبی نباشد چرا این همه تفاوت درجه و سبک و شیوایی و زیبایی بین ترجمه‌ها، یا دو ترجمه و اصولاً ترجمه‌های مکرر از یک متن واحد دیده می‌شود و اینهمه با هم فرق دارند؟

نویسنده در عین پابندی به اندیشه خود و قصد هر چه شیواتر ادا کردن آن، در تنگنای لفظی و عبارتی و حتی اصطلاحی گیر نمی‌کند. زیرا قلم به دست خود اوست و می‌تواند از هر لفظ و ترکیب دشوار به مترادف آسانتر آن روی بیاورد، اما مترجم باید سایه به سایه و سینه‌خیز فراز و نشیب متن را به دقت و امانت طی کند. هر ترجمه‌ای، تفسیری فشرده است و این کار را بر مترجم دشوار و بر خواننده ترجمه آسان می‌سازد. صاحب‌دلان و کسانی که دستی از نزدیک به آتش دارند می‌دانند که ذوق و طبع و توان زبانی — ادبی مترجم، در منتهای مهم، اگر با مؤلف فاصله بسیار داشته باشد، حاصل کار پذیرفتنی در نخواهد آمد. با یک مثال مقصود خود را روشنتر بیان می‌کنم. در عالم خوشنویسی بسیاری کسان از معاصران به مقام شامخ استادی دست یافته‌اند، ولی اگر این شرط را فی‌المثل برای نستعلیق‌نویسان می‌گذاشتند که خوشنویسی شما علاوه بر احراز امتیازات باید بسیار شبیه به خوشنویسهای میرعماد قزوینی و عمادالکتاب و کلهر و گلستانه و چند تن دیگر بود تکلیف شاقی است و لزوم مالایزم است و این تکلیف شاق، در عالم ترجمه‌های مهم از مترجمان انتظار می‌رود. مترجم باید با همان

سبک و سیاق مؤلف (نه هر سبک و سیاق آزاد دیگر، در قریب نود و نه درصد متون) متن را به زبان مقصد درآورد و مسؤول معنادهی و زیبایی و شیوایی آن هم هست (البته اگر در اصل وجود داشته باشد). بنده به عنوان شاگرد استادان بزرگ هم ۱۷-۱۸ متن را از انگلیسی به فارسی (و یکی هم از عربی که مرادم ترجمه قرآن کریم است) درآورده‌ام و بیش از این تعداد هم کتاب نوشته‌ام. طبق تجربه و گواهی این بنده در بسیاری موارد صنعت ترجمه، دشوارتر از نگارش است، که شرحش بسی دامنگستر است.

سی سال پیش که شما دست به ترجمه ادبی زدید، نسبت میان ترجمه و تألیف ادبی چگونه بود؟ آیا این نسبت در دو دهه اخیر به هم خورده است؟ به نظر می‌رسد تألیف ادبی اعم از رمان و داستان کوتاه رونق یافته و با ملاحظه رشد جمعیت، تا حدی استقبال خوانندگان از ترجمه‌های ادبی کمتر شده است. آیا این نظر درست است؟ تعادل مطلوب بین ترجمه ادبی و تألیف ادبی چگونه حاصل می‌شود؟

بخشی از پاسخ به این سؤال را قبلاً و پیشاپیش عرضه کرده‌ام. اینکه پرسیده‌اید آیا استقبال از ترجمه‌های ادبی کمتر شده، بنده پاسخ منفی است، یعنی کمتر نشده است. تعداد و تنوع ترجمه‌های ادبی، انتخاب و مطالعه آثار ترجمه شده ادبی و اصولاً مطالعه کتاب را دشوارتر کرده است. درست مثل اینکه فیلم خوب در جهان و ایران خودمان چندان زیاد تولید می‌شود که پیگیری تماشای اکثر آنها مقدور نیست، آنهم با وجود تسهیلات فنی بیشتر در امکانات رسانه‌ای و رساندن فیلم خوب به مخاطب اهل و صاحبدل.

به نظر شما چرا مترجمان ادبی ایران عموماً به نحو محسوسی به زبان نویسنده گرایش نشان می‌دهند، به طوری که اگر یک صفحه، یا یک بند یا حتی یک جمله از ترجمه‌ای را بخوانید متوجه می‌شوید که ترجمه است و نه تألیف. به نظر شما دلیل یا دلایل یا مهمترین دلیل این گرایش کنی چیست؟ دلایل زیادی در توضیح این گرایش ذکر کرده‌اند. از جمله گفته‌اند: کسی که در کارش گرایش محسوسی به زبان نویسنده دیده می‌شود، به زبان فارسی تسلط ندارد؛ ماهیت ترجمه اقتضا می‌کند که زبان ترجمه متفاوت از زبان تألیف باشد؛ مترجمان اعتقاد دارند که ترجمه باید تا حد امکان عین لفظ نویسنده باشد.

گرایش نشان دادن به زبان و سبک بیان مؤلف از سوی مترجم را باید به فال نیک گرفت و از امتیازات کار شمرد. اگر شکایت از برخاستن بوی ترجمه از بعضی ترجمه‌ها باشد حق با شماست. و بنده حتی مترجمان توانایی را می‌شناسم که به اصطلاح کاما به کاما ترجمه می‌کنند

و نحو نشر ترجمه‌شان شدیداً تحت تأثیر نحو و به‌طور کلی دستور زبان خارجی است. چاره‌اش جز ممارست، در این است که ذهن مترجم باید به این توانایی رسیده باشد که تحت تأثیر جای اعضای جمله در متن اصلی نباشد و خود پیچ و گردش و سبک و سیاق تازه‌ای به معنایی که دارد به زبان مقصد (که غالباً زبان اصلی و مادری مترجم است) متولد می‌شود — و به قلم و طبع و توان او این تولید و تولد صورت می‌گیرد — بدهد. این مسأله در متون ادبی و داستانی مهمتر از متون بی‌سبک و متعارف علمی و اجتماعی است. بادرود و بدرود به شما و خوانندگان فرهیخته.